

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه درس گذشته

بحث در ادله مشهور بود تا به حال مجموعاً چهار دلیل از ادله مشهور را بیان کردیم و ملاحظه فرمودید که هیچ کدامیک از این چهار دلیل تام نبود. دلیل پنجمی که مشهور اقامه کردند بر ادعای خودشان که ادعایشان این است که حدیث لاتعاد شامل جاهل نمی شود و اختصاص به ناسی فقط دارد.

دلیل پنجم مشهور

دلیل پنجم این است که این حدیث لاتعاد اطلاقش با اطلاق ادله اجزاء و شرائط تعارض دارد مثلاً در مورد فاتحه الكتاب ما دلیل داریم که لاصلاة الا بفاتحة الكتاب، نماز محقق نمی شود مگر اینکه فاتحه الكتاب آورده بشود. خب لاصلاة الا بفاتحة الكتاب، این هم اطلاق دارد اطلاقش می گوید اگر فاتحه الكتاب نسیاناً یا جهلاً و یا عمداً ترک بشود این نماز باطل است لاصلاة الا بفاتحة الكتاب، یک چنین اطلاقی دارد که اگر فاتحه الكتاب آورده نشود مطلقاً، چه سهواً و چه جهلاً و چه عمداً، اینجا صلاة تحقق پیدا نمی کند این از یک طرف. آن وقت در همین لاصلاة الا بفاتحة الكتاب، وقتی که این را در کنار حدیث لاتعاد قرار می دهیم حدیث لاتعاد می گوید لاتعاد الصلاة الا من خمس، الطهور والوقت والقبلة والركوع والسجود، یک تعارضی بین این دوتا دلیل در جاهل بوجود می آید چرا؟ برای اینکه مورد عامد یقیناً و همچنین بالاجماع خارج است اگر کسی عمداً فاتحه الكتاب را نیاورد، این یقیناً از حدیث لاتعاد خارج است و کنار این یقین و اطمینان اجماع هم داریم بر این که اگر کسی عمداً فاتحه الكتاب را نیاورد، این نمازش باطل است باید اعاده بکند پس صورت عامد از لاتعاد یقیناً خارج است و صورت ناسی یقیناً داخل در لاتعاد است والا اگر ناسی هم بخواهد داخل در حدیث لاتعاد نباشد این حدیث دیگر موردی پیدا نمی کند لاتعاد یقیناً این صورت را که کسی از روی نسیان قرائت را ترک کرده فاتحه الكتاب را ترک کرده یقیناً لاتعاد این صورت نسیان را شامل می شود کسی که نسیاناً فاتحه الكتاب را ترک کرد اینجا لازم نیست که نماز را اعاده بکند باقی می ماند صورت جهل.

در صورت جهل بین اینها تعارض واقع می شود خوب دقت بفرمایید. لاصلاة الا بفاتحة الكتاب می گوید در صورت جهل نماز واقع نشده لاصلاة الا بفاتحة الكتاب می گوید اگر کسی جهلاً حالا اعم از جهل به حکم یا جهل به موضوع اگر کسی فاتحه الكتاب را نیاورد نماز واقع نشده، در نتیجه اعاده واجب می شود لاتعاد مشهور می خواهند بگویند که لاتعاد اگر بخواهد شامل صورت جهل بشود یعنی بگویم همانطوری که ناسی را شامل است جاهل را هم شامل است کسی که جهل به وجوب فاتحه الكتاب دارد اگر بفاتحه الكتاب را نیاورد اینجا لاتعاد می گوید این آدم جاهل هم اعاده برایش واجب نیست. مشهور می گویند اگر لاتعاد بخواهد جاهل را شامل بشود معارض دارد لاصلاة الا بفاتحة الكتاب او می گوید اگر کسی جهلاً هم فاتحه الكتاب را نیاورد اعاده برایش واجب است.

پس در فرض جهل بین این دو تا حدیث تعارض واقع می شود لاتعاد می گوید آدم جاهل اعاده برایش واجب نیست اما لاصلاة الا بفاتحة الكتاب می گوید آدم جاهل اگر فاتحه الكتاب را نیاورد اعاده بر او واجب هست. و اذا تعارض، در مورد جهل وقتی با یکدیگر تعارض پیدا می کند تساقض پیدا می کنند و بعد از اینکه تساقض پیدا کردند نوبت می رسد به قاعده اشتغال. یک نمازی

مسلم بر ذمه من بوده یک تکلیفی مسلم بر ذمه من بوده حالا من جاهل بودم که یکی از اجزاء نماز فاتحة الكتاب است آدمم نماز را خواندم فاتحة الكتاب را نیاوردم بعد از نماز شک می‌کنم که آیا بعد از این عمل ذمه من فارغ شد یا ذمه من فارغ نشد اشتغال یقینی، برائت یقینی می‌خواهد در نتیجه این نماز کافی نیست و مجدداً بعد از آنی که علم پیدا کردند به اینکه فاتحة الكتاب واجب است باید یک نماز دومی را با فاتحة الكتاب انجام بدهند.

پس خلاصه دلیل پنجم مشهور این شد که اگر لاتعاد بخواد شامل صورت جاهل بشود، بین لاتعاد و لاصلاة الا بفاتحة الكتاب در فرض جهل تعارض واقع می‌شود و بعد از تعارض در مورد جهل نه بطور کلی، اگر دو تا دلیل (این را در بحث تعادل و تراجم خواندی) اگر دو تا دلیل در یک موردی با یکدیگر تعارض کردند در همان مورد تساقض پیدا می‌کنند اینها هم در همین مورد جهل تساقض پیدا می‌کنند نتیجه این می‌شود که بگوییم لاتعاد اختصاص به ناسی دارد و آدم جاهل بعد از اینکه این دو تا دلیل در مورد او تساقض کردند باید برود سراغ قاعده اشتغال. اشتغال یقینی برائت یقینی لازم دارد این خلاصه دلیل پنجم است.

جواب اشکال

نگفتیم اختصاص دارد گفتیم قطعاً جاهل را شامل می‌شود لاصلاة، اول آمدیم یک اطلاقی برای او درست کردیم گفتیم لاصلاة الا بفاتحة الكتاب اطلاق دارد می‌گوید اگر کسی عمداً، یا جهلاً، یا حتی نسیاناً، فاتحة الكتاب را نیاورد این نماز واقع نشده. لاصلاة، اول یک اطلاقی برای او درست کردیم بعد آمدیم گفتیم دو مورد تردیدی در آن نیست یکی عامد است یکی ناسی. عامد یقیناً از حدیث لاتعاد خارج است ناسی هم یقیناً داخل در لاتعاد است عامد چرا خارج است به همان بحث‌هایی که مفصل قبلاً کردیم که عامد از لاتعاد خارج است ناسی چرا داخل است چون اگر ناسی بخواد داخل در لاتعاد نباشد دیگر لاتعاد موردی اصلاً پیدا نمی‌کند یک دلیل لغوی می‌شود بدون مور می‌شود پس یقیناً ناسی داخل در لاتعاد است یعنی یقیناً اگر کسی قرائت را فاتحة الكتاب را فراموش کرد و بعد از نماز متوجه شد اینجا اعاده بر او واجب نیست به مقتضای همین حدیث لاتعاد. آن وقت دعوا سر صورت جاهل است. مشهور می‌گویند آقا ما از اول می‌گوییم جاهل داخل در حدیث نیست اگر کسی بیاید بگوید که داخل در حدیث است با آن اطلاق در لاصلاة الا بفاتحة الكتاب که آن اطلاق یقیناً صورت جاهل را شامل می‌شود با او تعارض می‌کنند در نتیجه لاتعاد می‌گوید در صورت جهل اعاده واجب نیست لاصلاة الا بفاتحة الكتاب می‌گوید در صورت جهل اعاده واجب هست بین اینها تعارض می‌شود تعارض که شد می‌شود تساقض. تساقض نتیجه‌اش همین می‌شود که بگوییم لاتعاد اختصاص به ناسی دارد و این آدم جاهل بعد از نمازش باید چه قاعده‌ای جاری بکند؟ قاعده اشتغال را باید جاری بکند.

چرا تعارض بکند الان که علم پیدا کرده، الان فرض این است که بعد از نماز علم پیدا کرده که قرائت یعنی فاتحة الكتاب واجب است الان فرض علم است در این فرض علم، جاهل وقتی دارد نماز را می‌خواند نسبت به وجوب فاتحة الكتاب جاهل بوده نمی‌دانسته، فکر می‌کرده که الله اکبر را که گفت می‌تواند برود رکوع. نیازی به قرائت ندارد جاهل بوده نمازش را اینچنینی خوانده بعد از نماز متوجه شد که یکی از اجزاء واجبه نماز فاتحة الكتاب است خب می‌خواهیم ببینیم که اینجا می‌تواند بگوید این نمازی که من خواندم کافی است؟ اینها یعنی مشهور می‌گویند حالا مشهور می‌گویند اینجا قاعده اشتغال جاری است مشهور می‌گویند این آدم یک تکلیف مسلم یقینی بر ذمه‌اش بوده آمده یک عمل اینچنینی انجام داده که فاتحة الكتاب ندارد بعد از این که این عمل را انجام داد و یقین پیدا کرد بعد از عمل که فاتحة الكتاب جزء برای نماز است شک می‌کند آیا این عمل این عمل ناقص مسقط تکلیف او از ذمه است یا مسقط تکلیف او نیست اشتغال یقینی می‌گوید برائت چي لازم است؟ یقینی لازم است برائت یقینی هم وقتی محقق می‌شود که دوباره یک نمازی هم بیاورد فاتحة الكتاب هم داخل در او باشد.

عرض می‌کنم که اینجا از این دلیل پنجم چند جواب می‌شود مطرح کرد اولین جواب این است که این دلیل که شما سرانجامش را به تعارض و تساقض رسانید این دلیل در صورتی تمام است که ما برای لاصلاة الا بفاتحة الكتاب یک اطلاقی را بپذیریم بگوییم روایت می‌گوید لاصلاة الا بفاتحة الكتاب چه اگر کسی فاتحة الكتاب را ترک کرد چه نسیاناً و چه جهلاً و چه عمداً این اصلاً نمازش کلاً نماز است کلاً صلاة است. اصلاً نماز را نیاورده در حالی که ما عرض بکنیم که لاصلاة الا بفاتحة الكتاب

اطلاق ندارد از این جهت، چرا؟ برای اینکه اصلاً در مقام بیان از این جهت نیست پس چیه؟ می‌گوییم لاصلاة الا بفاتحة الكتاب در مقام بیان اصل جزئیت فاتحة الكتاب برای صلاة است یعنی شارع می‌خواهد بیاید بیان بکند که یکی از اجزاء واجبه در صلاة یکی از اجزاء این مرکب صلاتی که من برای شما واجب کردم فاتحة الكتاب است. لاصلاة الا بفاتحة الكتاب فقط در مقام بیان اصل جزئیت فاتحة الكتاب لاصلاة است می‌خواهد بگوید که این هم یکی از اجزاء است اما در مقام این نیست که حالا اگر کسی این فاتحة الكتاب را نسیاناً ترک کرد جعلاً ترک کرد عمداً ترک کرد در مقام بیان این جهت اصلاً نیست و شما خواندید که یکی از شرائط اطلاق این است که متکلم از همان جهتی که ما می‌خواهیم اطلاق بگیریم در مقام بیان باشد و اینجا وقتی گفتیم از این جهت در مقام بیان نیست. شارع دارد می‌خواهد جزئیات اجزاء نماز را بیان بکند شما وقتی به کتاب الصلاة مراجعه می‌کنید شارع برای بیان اجزاء بیان‌های مختلفی دارد در یک روایت آمده است که مثلاً کَبَّرَ، وَاقْرَأَ، وَارْكَعَ، وَاسْجُدَ، خَبَ یَکُ اجزائی را اینطوری بیان کرده یک اجزاء و شرائطی را هم با نفي ماهیت معنا کرده لاصلاة الا بطهور، لاصلاة الا بفاتحة الكتاب اینها هم در مقام بیان جزئیت فاتحة الكتاب است اما دیگر در مقام بیان این نیست که اگر کسی آمد این را عمداً، جهلاً، نسیاناً، ترک کرد این چه حکمی دارد.

جواب دوم

پس اولاً ما اطلاق را انکار می‌کنیم ثانیاً سلمنا وجود الاطلاق، بپذیریم که لاصلاة الا بفاتحة الكتاب اطلاق دارد اینجا در جواب دوم می‌گوییم اصلاً نوبت به تعارض نمی‌رسد بلکه حدیث لاتعداد بر ادله‌ای که اجزاء و شرائط را بیان می‌کند بر آن ادله حکومت دارد و همیشه در باب حکومت می‌گویند اطلاق دلیل حاکم بر اطلاق دلیل محکوم چي هست؟ مقدم است خوب این را دقت بفرمایید این یکی از نکات مهم در بحث لاتعداد است و آن مسئله حکومت است شارع آمده یک تکلیفی را به نام وجوب الصلاة آورده فرموده اقیمو الصلاة بعد آمده این صلاة را یک اجزاء و شرائطی برایش ذکر کرده فرموده است که اول نیت می‌کنیم بعد تکبیر الاحرام را می‌گوییم بعد رکوع است بعد سجود است بعد تشهد است و در بعضی از تعابیر برای بیان اجزاء و شرائط از این تعبیر استفاده کرده که لاصلاة الا بفاتحة الكتاب یعنی فاتحة الكتاب جزء لاصلاة. لا صلاة الا بطهور. طهور شرط لاصلاة. مجموع اینها را به آنها می‌گوییم ادله‌ی مبینة‌ی للاجزاء والشرائط.

حدیث لاتعداد چي می‌گوید: لاتعداد می‌گوید اگر نماز شما از یکی از این امور خمسة خللی پیدا کرد اعاده واجب است طهور و وقت و قبله و رکوع و سجود. اگر از یکی از این جهات خمسة نماز شما خللی پیدا کرد اعاده واجب است اما اگر از غیر از این امور خمسة مثل قرائت مثل تشهد خللی در نماز بوجود آمد اینجا اعاده واجب نیست. این حدیث لاتعداد بر ادله اجزاء و شرائط حکومت دارد حکومت یعنی چه؟ یعنی دلیل حاکم می‌آید دلیل محکوم را تفسیر می‌کند دلیل محکوم این است که لاصلاة الا بفاتحة الكتاب فاتحة الكتاب جزء نماز است. لاتعداد اگر گفتیم که فقط شامل ناسی می‌شود می‌گوییم لاتعداد می‌آید فاتحة الكتابی که جزء برای نماز است می‌گوییم این جزئیت در صورت نسیان دیگر این جزئیت ندارد. اگر گفتیم لاتعداد اختصاص به ناسی دارد معنایش این است که می‌آید فاتحة الكتابی که قبلاً با دلیل دیگر گفتند جزء برای نماز است می‌گویند این در همه شرائط جزء نیست اگر نسیان پیدا کردی فاتحة الكتاب از جزئیت خارج می‌شود اگر آمدیم گفتیم لاتعداد شامل جاهل هم می‌شود باز هم همینطور است اگر گفتیم لاتعداد شامل جاهل می‌شود معنایش این است که لاصلاة الا بفاتحة الكتاب که می‌گوید فاتحة جزء برای نماز است می‌آید جزئیت فاتحة الكتاب را در صورت جهل خارج می‌کند می‌گوید فاتحة الكتاب در صورتی که کسی جاهل است عنوان جزئیت را ندارد.

پس ما بستگی دارد به اینکه دلیل حاکم را چجوری تفسیر بکنیم لاتعداد قطعاً حکومت دارد اصلاً مسئله تعارض نیست تعارض آنجائی است که دو تا دلیل در عرض یکدیگر باشند و این چنین نباشد که یکی از اینها بر دیگری حکومت داشته باشد یا ورود داشته باشد دلیلی که بر دلیل دیگر حکومت دارد آنجا از مورد تعارض خارج است ولو که در بعضی از تعابیر می‌گویند یک تعارض بدوی هست بینشان. در دلیل حاکم و محکوم بینشان یک تعارض ابتدائی یک تعارض بدوی وجود دارد اما بعداً که می‌فهمیم این دلیل بر آن دلیل حکومت دارد این تعارض بدوی هم از بین می‌رود خوب بعد که دلیلی حکومت پیدا کرد به دلیل دیگر

می‌گویند اطلاق بر دلیل حاکم بر اطلاق بر دلیل محکوم مقدم است وقتی که مقدم شد می‌آییم می‌گوییم آقا در مقابل مشهور می‌گوییم چه اشکالی دارد که لاتعاد شامل ناسی بشود شامل جاهل هم بشود و این دلیل بر لاصلاة الا بفاتحة الكتاب حکومت دارد یعنی می‌آید می‌گوید فاتحة الكتاب در صورت نسیان و در صورت جهل دیگر جزئیت برای نماز ندارد پس چه زمانی جزئیت پیدا می‌کند آنجائی که شما توجه دارید مثل اینکه بعضی از شرائط در باب نماز را می‌گویند شرط در چي هست؟ شرط ذکر است یعنی شما اگر توجه داشته باشید باید رعایت بکنید اگر توجه نداري حالا یا جاهلي یا ناسي، اینجا دیگر آن شرط از شرطیت ساقط می‌شود. مثلاً فرض کنید در باب اباحه که یکی از شرائط صحت صلاة این است که مکان مصلي، مباح باشد خب خیلی ها گفتند که این اباحه از شرائط چي هست؟ ذکر است حالا اگر کسی آمد در یک جای غصبی نماز خواند و نمی‌داند که اینجا این مکان مکان غصبی است بعد از نمازش گفتند این مکان مکانش غصبی است خب اینجا دیگر می‌گویند نیاز به اعاده ندارد. در اجزاء هم بیاییم مثل شرائط طبق همین بیان حکومت که گفتیم بگوییم بعضی از اجزاء عنوان ذکر را دارد طبق همین بیانی که توضیح دادیم.

نتیجه گیری

پس جواب اول این شد که ما اصلاً اطلاق را قبول نداریم در لاصلاة الا بفاتحة الكتاب. جواب دوم این شد که در فرضی که لا صلاة اطلاق داشته باشد اینجا نوبت به تعارض نمی‌رسد و نوبت به حکومت می‌رسد حدیث لاتعاد بر ادله مبینه‌ی للاجزاء والشرائط حکومت دارد و نتیجه حکومت همین مطلبی بود که عرض کردیم.

پرسش و پاسخ استاد

خیلی خوب، نه شما در نسیان که حکومت هست که اول ما آوردیم در نسیان. شما در نسیان مسلم باید حکومت را بپذیرید. لاصلاة الا بفاتحة الكتاب می‌گوید حتی اگر کسی یادش رفت که فاتحة الكتاب را بیاورد نمازش را بیاورد لاتعاد که مستثنی منه‌ش شامل قرائت می‌شود گفتیم قطعاً شامل نسیان می‌شود چون اگر بخواهد شامل نسیان هم نشود دیگر مورد ندارد.

در نسیان لاتعاد و لاصلاة، حکومت دارد. اختلاف ما با مشهور در اینجا است، مشهور گفته اند اگر لاتعاد بخواهد شامل جاهل شود، با لاصلاة الا بفاتحة الكتاب تعارض پیدا می‌کند، در حالی که تعارض نیست. مثل نسیان اگر بخواهد شامل جاهل هم بشود این حدیث بر حدیث لاصلاة حکومت پیدا می‌کند.

خب بله یعنی ببینید آنها گفتند که حتماً تعارض است آنها هم می‌گویند اگر شامل جاهل هم بشود آنها هم با اگر می‌گویند آنها می‌گویند اگر شامل جاهل بشود تعارضاً، تساقطاً. ما می‌گوییم نه اگر شامل جاهل بشود این دلیل بر آن دلیل مقدم است برای اینکه حکومت دارد.

اینجا از یک جهت محدود می‌کند از چه جهت محدود می‌کند؟ از این جهت که لاصلاة الا بفاتحة الكتاب می‌گوید فاتحه در صورت نسیان و جهل و عمد در هر سه صورت جزئیت برای نماز دارد اگر نیاورید فایده‌ای ندارد چه نسیاناً، چه جهلاً، چه عمدأ. اگر گفتیم لاتعاد که حق هم همین است حکومت دارد بر لاصلاته، می‌آید می‌گوید فاتحة الكتاب در صورت نسیان جزئیت ندارد در صورت جهل هم جزئیت ندارد فقط در صورت عمد جزئیت دارد. پس لاتعاد می‌آید لاصلاته را چه می‌کند؟ محدود می‌کند حکومت در اینجا از این نظر معنایش این است که ادله اجزاء و شرائط را محدود می‌کند. ما باشیم و ادله اجزاء و شرائط، می‌گوییم لاصلاة الا بفاتحة الكتاب می‌گوید فاتحة الكتاب جزء نماز است مطلقاً، در همه شرائط. لاتعاد می‌گوید نه در صورت نسیان در صورت جهل جزئیت ندارد.

اشکال سوم

اشکال سومی که در اینجا است این است که خب حالا بر فرض اینکه ما تعارض را هم قبول کنیم و مسئله حکومت را کنار

بگذاریم، شما بعد از تعارض آمدید اصالة الاشتغالي شدید. گفتید اشتغال یقینی برائت یقینی لازم دارد. این حرف درستی نیست. اینجا یک کسی آمده یک نمازی خوانده، بعد از نماز شک می‌کند که اعاده واجب است یا نه؟ شک در وجود اعاده از مصادیق شک در تکلیف جدید است. از مصادیق شک در تکلیف زائد است و شما فرمودید که در شک در تکلیف زائد اصالة البرائة جاری می‌شود.

ما الان نمازمان را خواندیم، بعد از نماز شک می‌کنیم که آیا اعاده واجب است یا اعاده واجب نیست، اصالة البرائة جاری می‌شود، اینجا دیگر نوبت به اصالة الاشتغال و اینکه اشتغال یقینی برائت یقینی می‌خواهد نوبت به او نمی‌رسد و نوبت به اصالة البرائة می‌رسد. جای مهم این بحث در بحث اجزاء است. آنجا وقتی که می‌روند سراغ اصل عملی، خب یک عده‌ای قابل به اشتغال هستند و مشهور قائل به برائت هستند و اصالة البرائة را جاری می‌کنند. پس این سه جواب از این دلیل پنجمی که مشهور آمدند اقامه کردند.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ